

The Consequences of ISIS's Collapse for the Reconfiguration of the Regional Order and the Strengthening of the Axis of Resistance

1. Hossein Alipour: Department of International Relations, Qe.C., Islamic Azad University, Qeshm, Iran
2. Sohrab Salahi*: Assistant Professor, Department of Law, Imam Hossein (AS) University, Tehran, Iran. Email: salahi.sohrab@gmail.com (Corresponding Author)

ABSTRACT

The collapse of the self-proclaimed caliphate structure of the terrorist group ISIS in Iraq and Syria constitutes one of the most fundamental and consequential developments in Middle Eastern geopolitics in recent decades. This transformation not only signifies the termination of a major security threat at both regional and global levels, but also marks the beginning of a new reconfiguration of the regional order, creating the conditions for the emergence of novel dynamics in interactions among diverse actors. The necessity of conducting the present research arises from the fact that the disintegration of ISIS represents not merely a military defeat for takfiri extremist movements, but rather a profound transformation with multilayered political, security, and strategic consequences that has significantly altered the regional balance of power and generated new opportunities for certain regional actors, particularly the Axis of Resistance. Accordingly, the principal objective of this study is to examine and analyze the multidimensional impacts of ISIS's collapse on the reconstruction of the region's geopolitical order and to elucidate the manner in which the position of the Axis of Resistance has been enhanced within the emerging power equations of the Middle East. This research employs a descriptive–analytical method and is grounded in the theoretical framework of neorealism to investigate these consequences. The findings indicate that the destruction of the ISIS caliphate not only weakened the role and cohesion of the Western–Arab coalition in the region, but also strengthened the geopolitical position of the Islamic Republic of Iran, expanded the influence of Shiite resistance groups, and disrupted the previous balance of power in favor of the Axis of Resistance. These transformations, particularly in operational and security domains, have been reflected in phenomena such as increased divergence within traditional alliances, revisions of regional states' security strategies, and the redefinition of geopolitical priorities and red lines by major powers. Collectively, these developments have ushered the Middle East into a new phase of strategic transformation in which competition for influence and impact is more closely tied than ever to indigenous, ideological, and resistance-oriented components.

Keywords: *ISIS; regional order; Axis of Resistance; geopolitics; neorealism; Middle East.*

How to cite: Alipour, H., & Salahi, S. (2026). The Consequences of ISIS's Collapse for the Reconfiguration of the Regional Order and the Strengthening of the Axis of Resistance. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 8(2), 1-18.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 24 September 2025
Revise Date: 28 January 2026
Accept Date: 03 February 2026
Initial Publish Date: 28 April 2026
Final Publish Date: 22 June 2026



پژوهش‌های تطبیقی فقه،

حقوق و سیاست

پیامدهای سقوط داعش بر بازآرایی نظم منطقه‌ای و تقویت محور مقاومت

۱. حسین علی پور: گروه روابط بین الملل، واحد قشم، دانشگاه آزاد اسلامی، قشم، ایران

۲. سهراب صلاحی*: استادیار، گروه حقوق، دانشگاه جامع امام حسین(ع)، تهران، ایران. پست الکترونیک: salahi.sohrab@gmail.com (نویسنده مسئول)

چکیده

سقوط ساختار خلافت خودخوانده گروه تروریستی داعش در عراق و سوریه، یکی از تحولات بنیادین و تأثیرگذار در ژئوپلیتیک خاورمیانه در دهه‌های اخیر به شمار می‌آید؛ تحولی که نه تنها به معنای پایان یک تهدید بزرگ امنیتی در سطح منطقه‌ای و جهانی است، بلکه موجب آغاز بازآرایی جدیدی در نظم منطقه‌ای شده و زمینه‌ساز شکل‌گیری پویایی‌های نوین در تعاملات میان بازیگران مختلف گردیده است. ضرورت انجام این پژوهش از آنجا ناشی می‌شود که فروپاشی داعش صرفاً یک شکست نظامی برای جریان‌های افراط‌گرای تکفیری نیست، بلکه تحولی عمیق با پیامدهایی چندلایه در حوزه‌های سیاسی، امنیتی و راهبردی به شمار می‌رود که موازنه قوا در منطقه را به نحو چشم‌گیری دگرگون ساخته و به ایجاد فرصت‌های تازه‌ای برای برخی از بازیگران منطقه‌ای، به‌ویژه محور مقاومت، منجر شده است. در همین راستا، هدف اصلی این تحقیق، بررسی و تحلیل تأثیرات چندبعدی سقوط داعش بر بازسازی نظم ژئوپلیتیکی منطقه و تبیین چگونگی ارتقاء جایگاه محور مقاومت در معادلات قدرت نوظهور در خاورمیانه است. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و با اتکا بر چارچوب نظری نواقح‌گرایی، بررسی این پیامدها پرداخته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که نابودی خلافت داعش نه تنها به تضعیف نقش و انسجام ائتلاف غربی-عربی در منطقه انجامیده، بلکه موجب تقویت موقعیت ژئوپلیتیکی جمهوری اسلامی ایران، گسترش نفوذ گروه‌های مقاومت شیعی و برهم خوردن موازنه پیشین قدرت به سود محور مقاومت شده است. این دگرگونی‌ها به‌ویژه در عرصه‌های میدانی و امنیتی، بازتاب‌هایی همچون افزایش واگرایی در درون ائتلاف‌های سنی، بازبینی در راهبردهای امنیتی دولت‌های منطقه و بازتعریف اولویت‌ها و خطوط قرمز ژئوپلیتیکی قدرت‌های اصلی را به دنبال داشته و موجب ورود خاورمیانه به مرحله‌ای جدید از تحولات راهبردی شده است که در آن رقابت برای نفوذ و تأثیرگذاری، بیش از هر زمان دیگری، به مؤلفه‌های بومی، ایدئولوژیک و مقاومت محور گره خورده است.

واژگان کلیدی: داعش، نظم منطقه‌ای، محور مقاومت، ژئوپلیتیک، نواقح‌گرایی، خاورمیانه.

نحوه استناددهی: علی پور، حسین، و صلاحی، سهراب. (۱۴۰۵). پیامدهای سقوط داعش بر بازآرایی نظم منطقه‌ای و تقویت محور مقاومت. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۱۸(۱)، ۱-۱۸.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲ مهر ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۸ بهمن ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۴ بهمن ۱۴۰۴

تاریخ چاپ اولیه: ۸ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ تیر ۱۴۰۵



تحولات ژئوپلیتیکی خاورمیانه در دهه‌های اخیر همواره در بستر بحران‌های مزمن، رقابت‌های ژرف قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی و ظهور بازیگران غیردولتی خشونت‌طلب، شکل گرفته‌اند. از جنگ‌های نیابتی گرفته تا مداخلات نظامی مستقیم و غیرمستقیم قدرت‌های فرا منطقه‌ای، این منطقه همواره کانونی از بی‌ثباتی‌های راهبردی و چالش‌های امنیتی پیچیده بوده است. در میان این تحولات، پدیده ظهور و سپس سقوط گروه تروریستی داعش (دولت اسلامی عراق و شام) به‌عنوان یکی از مهم‌ترین رخداد‌های ژئوپلیتیکی قرن بیست و یکم در خاورمیانه، تأثیری عمیق و چندلایه بر معادلات قدرت، ساختارهای امنیتی، و نظم منطقه‌ای برجای گذاشت (Salehi & Moradi, 2015).

داعش که در پی نارضایتی‌های سیاسی، شکاف‌های فرقه‌ای و فروپاشی نسبی ساختارهای حکومتی در عراق و سوریه توانست در سال ۲۰۱۴ به سرعت موصل، رقه و بخش‌های گسترده‌ای از خاک این دو کشور را تحت سیطره خود درآورد، با اعلام خلافت خودخوانده، پروژه‌ای ایدئولوژیک و نظامی را آغاز کرد که تهدیدی جدی برای دولت‌های ملی، مرزهای رسمی، و نظم پاساسایکس-پیکو محسوب می‌شد. این گروه نه تنها با بهره‌گیری از خشونت بی‌سابقه و تبلیغات سایبری گسترده، موجی از ترس و ناامنی در سطح منطقه و جهان به راه انداخت، بلکه با تضعیف حاکمیت ملی در کشورهای درگیر، زمینه‌ساز گسترش رقابت‌های منطقه‌ای و مداخلات فرا منطقه‌ای شد. با این حال، سلطه داعش دیری نپایید. شکل‌گیری ائتلاف‌های بین‌المللی به رهبری ایالات متحده، نقش‌آفرینی محوری نیروهای مقاومت محلی و منطقه‌ای و از همه مهم‌تر، ورود راهبردی محور مقاومت به صحنه نبرد، موجب شد تا ظرف کمتر از پنج سال، داعش از یک تهدید فراگیر ژئوپلیتیکی به گروهی در حال فروپاشی بدل گردد. پایان رسمی خلافت سرزمینی داعش با سقوط آخرین پایگاه آن در باغوز سوریه در سال ۲۰۱۹، نه تنها نقطه عطفی در تحولات امنیتی منطقه محسوب می‌شود، بلکه آغازگر مرحله‌ای جدید در بازآرایی نظم ژئوپلیتیکی خاورمیانه است (Abolfathi & Sadeghi, 2024).

از منظر ژئوپلیتیکی، فروپاشی داعش فضا را برای تحکیم موقعیت و افزایش نفوذ محور مقاومت فراهم ساخت؛ محوری که متشکل از جمهوری اسلامی ایران، حزب‌الله لبنان، دولت قانونی سوریه، گروه‌های مقاومت مردمی عراق، و انصار الله یمن است. این ائتلاف که در طی سال‌های مقابله با تروریسم تکفیری، هم‌افزایی راهبردی و مشروعیتی فزاینده در افکار عمومی منطقه‌ای کسب کرده بود، پس از شکست داعش، با فراغ بال بیشتری به بازیگری فعال در نظم نوین منطقه‌ای پرداخت. نقش‌آفرینی محور مقاومت در فرآیند شکست داعش، نه تنها به تقویت مؤلفه‌های قدرت سخت و نرم این محور انجامید، بلکه توازن قدرت را نیز تا حدودی به نفع بازیگران ضدآمریکایی و ضد اسرائیلی تغییر داد. از یک سو، کاهش سطح نفوذ و حضور مستقیم ایالات متحده در منطقه، به‌ویژه پس از تصمیمات خروج نظامی از عراق و سوریه، به خلأ قدرتی انجامید که محور مقاومت توانست با چابکی آن را پر کند. از سوی دیگر، افزایش انسجام سیاسی و امنیتی میان اعضای این محور، شکل‌گیری پروژه‌های مشترک منطقه‌ای، و تعمیق پیوندهای ژئوپلیتیکی میان تهران، بغداد، دمشق و بیروت، همگی نشانه‌های تغییر بنیادین در ساختار نظم منطقه‌ای پس‌داعش هستند (Javidan, 2021).

با این حال، اهمیت این تحولات هنوز در ادبیات علمی-تحلیلی فارسی، آن‌گونه که شایسته است، مورد تحلیل جامع و نظام‌مند قرار نگرفته است. بیشتر مطالعات موجود یا به صورت پراکنده و بدون انسجام نظری به مسئله نگاه کرده‌اند، یا صرفاً به ابعاد امنیتی تهدید داعش پرداخته و از تبیین پیامدهای استراتژیک و ژئوپلیتیکی آن غفلت کرده‌اند. از این رو، پژوهش حاضر در پی پر کردن این خلأ تحلیلی است و تلاش دارد

تا با اتخاذ رویکردی ژئوپلیتیکی و بهره‌گیری از نظریه‌های نظم منطقه‌ای، پاسخی علمی و مستند به این پرسش کلیدی ارائه دهد که سقوط داعش چه تأثیری بر بازآرایی نظم منطقه‌ای خاورمیانه داشته است؟

چارچوب نظری

نواقح گرای یا «نئورئالیسم» به‌عنوان یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین نظریه‌های روابط بین‌الملل، نقشی اساسی در تبیین رفتار دولت‌ها و بازیگران بین‌المللی ایفا می‌کند. این رویکرد که بیشتر با اندیشه‌های کنت والتز شناخته می‌شود، بر این اصل استوار است که ساختار نظام بین‌الملل، به‌ویژه ماهیت آنارشیک آن، بازیگران دولتی را ناگزیر به اتخاذ رفتارهایی می‌کند که در راستای حفظ بقا، امنیت و قدرت نسبی آنان است. در این چارچوب، کشورها به‌عنوان بازیگران عقلانی، در محیطی که فاقد اقتدار مرکزی است، برای تضمین امنیت خود به دنبال توازن قوا و افزایش توان نظامی و سیاسی هستند. از منظر نواقح‌گرایی، ساختار نظام بین‌الملل مهم‌ترین عامل در شکل‌گیری رفتار دولت‌ها و جهت‌گیری سیاست خارجی آن‌هاست. برخلاف واقع‌گرایی کلاسیک که بیشتر به طبیعت انسانی و خصلت‌های ذاتی انسان‌ها و رهبران سیاسی توجه دارد، نواقح‌گرایی بر ساختارهای کلان نظام بین‌الملل و توزیع قدرت میان دولت‌ها تمرکز می‌کند. در این رویکرد، روابط بین‌الملل نه حاصل نیت‌ها و ترجیحات فردی رهبران، بلکه برآیند فشارها و محدودیت‌های ساختاری است که بازیگران را به سمت واکنش‌هایی نسبتاً مشابه سوق می‌دهد (Khodabakhshi et al., 2019).

بر اساس همین چارچوب تحلیلی، هرگونه تغییر در توازن قوا یا حذف یک بازیگر از صحنه قدرت، می‌تواند نظم منطقه‌ای یا جهانی را با تحولاتی اساسی مواجه کند. به‌عبارت‌دیگر، خلأ ناشی از خروج یک بازیگر تأثیرگذار - خواه دولتی یا غیردولتی - می‌تواند انگیزه‌ای برای سایر بازیگران فراهم آورد تا با ورود به فضای خالی‌شده، جایگاه خود را تثبیت کرده و میزان نفوذ خود را افزایش دهند. نمونه بارز این وضعیت را می‌توان در سقوط گروه تروریستی داعش در عراق و سوریه مشاهده کرد. داعش، با بهره‌گیری از ضعف ساختار دولت مرکزی عراق، بحران سوریه و بسترهای مذهبی و قومی، توانست به‌سرعت بخش‌های وسیعی از خاک این دو کشور را تحت سلطه خود قرار دهد و به‌عنوان بازیگر شبه‌دولتی در نظم منطقه‌ای ایفای نقش کند. اما با شکست نظامی این گروه، فضای ژئوپلیتیکی جدیدی در منطقه غرب آسیا پدید آمد که رقابت میان بازیگران مختلف منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای را برای پر کردن این خلأ قدرت شدت بخشید (Lister, 2016).

در این میان، محور مقاومت - که متشکل از کشورهایی مانند ایران، سوریه و گروه‌هایی همچون حزب‌الله لبنان، حشدالشعبی عراق و انصار الله یمن است - با درک صحیح از شرایط جدید، توانست به‌صورت فعالانه وارد میدان شود و از خلأ قدرت به‌وجودآمده بهره‌برداری کند. این محور، با اتکا بر ظرفیت‌های نظامی، عقیدتی و مردمی خود، نه تنها در مقابله با داعش نقش مؤثری ایفا کرد، بلکه پس‌از آن نیز با تثبیت حضور خود در مناطق آزادشده، نفوذ ژئوپلیتیکی‌اش را گسترش داد. در نگاه نو واقع‌گرایانه، این گسترش نفوذ را نمی‌توان صرفاً به ایدئولوژی یا انگیزه‌های مذهبی تقلیل داد، بلکه باید آن را در چارچوب رقابت برای کسب قدرت، افزایش عمق استراتژیک و تضمین امنیت تحلیل کرد. محور مقاومت با تقویت پایگاه‌های خود در سوریه، عراق، لبنان و حتی یمن، عملاً توانست معادلات توازن قوا در منطقه را به نفع خود تغییر دهد و در برابر تهدیدهای منطقه‌ای و جهانی، از موضع قدرت چانه‌زنی کند (Gause, 2015).

این امر به‌ویژه در مواجهه با بازیگرانی مانند ایالات متحده، رژیم صهیونیستی، عربستان سعودی و سایر رقبای منطقه‌ای، نمود بیشتری پیدا می‌کند. این بازیگران که نگران از گسترش نفوذ ایران و متحدانش در منطقه هستند، با اتخاذ سیاست‌هایی نظیر تحریم اقتصادی، عملیات روانی، جنگ نیابتی و حتی حملات مستقیم، تلاش کرده‌اند تا مانع از تثبیت جایگاه محور مقاومت شوند. با این حال، واقعیت میدانی نشان می‌دهد که

محور مقاومت توانسته است نه تنها بقا یابد، بلکه با انسجام بیشتر و هماهنگی گسترده‌تر میان اعضای خود، به یک بازیگر تعیین‌کننده در معادلات منطقه‌ای بدل شود. از دید نواقع‌گرایی، چنین تحولاتی نشان‌دهنده پویایی توازن قوا و اهمیت واکنش بازیگران به فرصت‌ها و تهدیدات ساختاری در سطح بین‌المللی است. هنگامی که خلأ قدرتی ایجاد می‌شود، بازیگران فعال و توانمند، با بهره‌گیری از منابع در اختیار، به دنبال کسب موقعیت برتر می‌روند. آن‌هایی که بتوانند سریع‌تر و مؤثرتر خود را با شرایط جدید تطبیق دهند، می‌توانند جایگاه ژئوپلیتیکی خود را بهبود ببخشند و حتی در ترسیم نظم جدید منطقه‌ای نقش‌آفرین باشند (Shakouri Vash, 2022).

تحلیل پدیده‌هایی مانند سقوط داعش و گسترش نفوذ محور مقاومت از منظر نواقع‌گرایی، ما را به این درک می‌رساند که سیاست بین‌الملل، عرصه‌ای ساختاری و رقابتی است که در آن هر خلأ قدرت می‌تواند به سرعت توسط بازیگران دیگر پر شود. این رقابت نه تنها محدود به قدرت‌های رسمی و سنتی نیست، بلکه بازیگران غیردولتی، نیروهای نیابتی و ائتلاف‌های فراملی نیز می‌توانند در آن ایفای نقش کنند، به‌ویژه اگر از حمایت بازیگران دولتی قدرتمند برخوردار باشند. بنابراین، نواقع‌گرایی با تمرکز بر ساختار نظام بین‌الملل، نقش محوری دولت‌ها، ضرورت حفظ توازن قوا و ویژگی‌های آنارشیک سیستم بین‌الملل، ابزاری کارآمد برای تحلیل و درک تحولات منطقه‌ای مانند خلأ قدرت ناشی از سقوط داعش و بهره‌برداری محور مقاومت از این شرایط برای افزایش نفوذ منطقه‌ای خود فراهم می‌آورد. چنین تحلیلی ما را قادر می‌سازد تا از سطح توصیفی و سطحی تحولات عبور کرده و به لایه‌های عمیق‌تری از سیاست بین‌الملل دست‌یابیم.

تأثیر حضور داعش بر تحولات سیاسی - امنیتی منطقه

یکی از مهم‌ترین پدیده‌های امنیتی، ظهور و گسترش گروه تروریستی داعش در غرب آسیا و شمال آفریقا است. پدیده‌ای که تمامی تحولات سیاسی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی در این منطقه را تحت تأثیر قرار داده است. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان یافتن جنگ سرد؛ سپس حمله آمریکا و متحدان آن به افغانستان و سپس عراق در طی سه دهه گذشته موجب ایجاد خلأ قدرت و شکل‌گیری زمینه برای گروه‌های افراطی. شد در میان کشورهای مانند عربستان، امارات متحده عربی قطر برای گسترش نفوذ منطقه‌ای خود با ایران سوریه و حزب‌الله لبنان که محور مقاومت علیه رژیم غاصب اسرائیل را تشکیل می‌دهند صف‌بندی جدیدی را ایجاد کردند. گروه اول در راستای محدودسازی نفوذ ایران به تجهیز گروه تروریستی داعش به‌عنوان اهرمی مؤثر در جهت تغییر بازی قدرت در منطقه روی آوردند در عرصه عمل اما نتیجه آن چیزی نشد که به دنبال آن بودند نه تنها داعش در براندازی حکومت مستقر در سوریه و عراق ناکام ماند بلکه تأثیراتی چندجانبه را بر روی روندهای خاورمیانه گذاشت که بررسی آن‌ها ضروری می‌باشد. درنهایت هیچ‌کدام از بازیگران برنده مطلق این مناقشه نشدند و هرکدام به نحوی میزانی متأثر از اوج‌گیری و سپس افول داعش در منطقه شدند. با توجه که ایران یکی از بازیگران عمده این عرصه است بررسی چگونگی تأثیر و تأثر بر روندهای خاورمیانه ضروری به نظر می‌رسد.

۱- فشار بر جبهه مقاومت

اولین و شاید مهم‌ترین پیامد ظهور داعش که به جابه‌جایی توازن نیز منجر شود ضربه به جبهه مقاومت است. مطابق نظریات اندیشمندان واقع‌گرایی نوکلاسیک یکی از خصوصیات بازیگران عرصه بین‌الملل در کنار حفظ امنیت برای خود، افزایش قدرت است. در واقع واحدهای سیاسی سعی می‌کنند بعد از حفظ بقا به افزایش نفوذ خود در عرصه بین‌الملل بپردازند. حال اینکه برداشت رهبران کشورها از رصد شرایط پیرامونی خود و از سطح قدرت خود چطور باشد تعیین می‌کند که به سمت حفظ بقا پیش بروند یا درصدد افزایش نفوذ باشند؛ چون با توجه به نقش میانجی دولت، برداشت‌ها و ادراک‌های تصمیم‌گیرندگان اصلی جامعه در شکل‌دهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از

یکسو و تصمیم‌گیری بر پایه آمیزه‌ای از قدرت و منافع ملی از سوی دیگر، رفتار سیاست خارجی در شرایط مختلف داخلی و بین‌المللی متفاوت خواهد بود. تلاش جمهوری اسلامی برای افزایش و ارتقای نقش منطقه‌ای خود در اثر تحولات عراق افغانستان و اکنون در قبال سوریه نمونه‌ای سیاست گسترش نفوذ منطقه‌ای است (Firoozabadi, 2010).

برخی از کشورهای منطقه خاورمیانه از جمله ایران سوریه و حزب‌الله لبنان به دنبال مقاومت در برابر گسترش رژیم غاصب اسرائیل و ایالات متحده در خاورمیانه و در تلاش برای تحقق آزادی فلسطین هستند. این چند کشور در مجموع محور مقاومت نامیده می‌شوند، این محور مقاومت با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران در سال ۱۹۷۹ و سپس ایجاد و تقویت نیروی مقاومت حزب‌الله در لبنان و مقاومت آن در مقابل یورش‌های رژیم طی سال‌های گذشته این محور مقاومت را رسمی‌تر و بارزتر کرده است (Norton, 2017).

از آنجایی که اساساً ایده، اهداف ماهیت و عملکرد گروه‌های تکفیری با محور مقاومت در تعارض است هرچه تعداد گروه‌های وهابی و تکفیری در منطقه خاورمیانه افزایش یابد و قدرت نظامی آن‌ها گسترش یابد برای محور مقاومت چالش‌هایی را به وجود می‌آورد.

۲- شکاف در جبهه حامیان فلسطین (محور مقاومت)

نخستین پیامد بسیار مهم داعش ایجاد شکاف میان «جبهه گسترده حامیان فلسطین» است. با وقوع انقلاب اسلامی در ایران، یکی از تحولات اساسی در سیاست خارجی ایران تغییر موضع ایران نسبت به بحث فلسطین و رژیم غاصب اسرائیل بود (Lashgari Tafreshi, 2016) که به دنبال آن یک کمربند مقاومتی علیه این رژیم شکل گرفت و به محور مقاومت معروف است. جریان تکفیری گری داعش، نشانگر غلبه دشمن درون دینی مسلمانان بر دشمن خارجی است تکفیری‌ها با تقسیم‌بندی دشمنان خود به دشمنان دور» و «دشمنان نزدیک شیعیان و اهل تسنن غیرتکفیری را دشمنان نزدیک خود معرفی کرده و از بین بردن آن‌ها را مأموریت نخست خود می‌دانند، پس از شکل‌گیری جنبش بیداری اسلامی روند اقدامات گروه‌های تکفیری علیه دشمنان نزدیک نیز شدت گرفت (Nasserpour, 2015).

یعنی شیعه‌ها و سنی‌هایی که می‌توانستند با محوریت مبارزه با رژیم صهیونیستی با یکدیگر متحد شوند اکنون به علت جنگ داخلی دچار شکاف و چنددستگی شده‌اند و هدف مهم‌تر دنیای اسلام یعنی مبارزه با دشمن بیرونی را فراموش کرده‌اند.

۳- تبدیل سوریه به دولت ناکام و تضعیف حاکمیت عراق

دومین پیامد ظهور داعش تبدیل کشور سوریه به دولت ناکام است. دولت ناکام دولتی است که توانایی حفظ امنیت و برآوردن نیازهای مردم خود را ندارد چنین دولت‌هایی فرصت‌هایی را برای بازیگران خارجی مداخله جو و نیز کنشگران خارج از حکومت چه بنیادگرایان مذهبی، چه شهروندان ناراضی و چه فرصت‌طلبان قدرت طلب فراهم می‌سازند تا بکوشند دستگاه دولتی را با بهره‌گیری از ابزارهای خشونت‌آمیز قبضه کنند (Nasserpour, 2015).

یکی از اهداف مهم گروه‌های تکفیری، ایجاد نظام سیاسی موردنظر خویش است که از آن تحت عنوان «مارت اسلامی» یاد می‌کنند شرط تشکیل چنین واحد سیاسی نابود کردند دولت‌های فعلی در خاورمیانه است. در عراق وضعیت حاکمیت به وخامتی نیست که در سوریه شاهد آن هستیم. در این کشور بر اثر کاهش قدرت دولت مرکزی و مشغول شدن آن به جنگ با گروه تروریستی داعش، اقلیت‌های قومی به ویژه اقلیم کردستان قدرت بیشتری یافته‌اند. قدرت‌های غربی و در رأس آن‌ها ایالات متحده نیز در این میان از جدایی‌طلبی و قدرت‌طلبی کردها حمایت کرده و با این موضع خود اوضاع یکپارچگی حاکمیت در عراق را پیچیده‌تر کرده‌اند (Bolton, 2016)

۴- تجزیه خاورمیانه

هنگامی که یک گروه از داخل جهان اسلام تمام مسلمانان غیر از خود را کافر و مهدورالدم تلقی کند در واقع پروژه جنگ داخلی در جهان اسلام را رقم می‌زند در این وضعیت هرچه این گروه قدرت بیشتری پیدا کند، امنیت و تمامیت ارضی کشورهای اسلامی با خطر بیشتری مواجه می‌شود. اگر این وضعیت حاکم شود کشورهای خاورمیانه پس از یک جنگ فرسایشی طولانی با گروه‌های تکفیری و اقلیت‌های قومی، با کاهش منابع مادی و غیرمادی و تضعیف واحدهای سیاسی امکان تجزیه به کشورهای کوچک‌تر بالا می‌رود. این موضوعی است که به امنیت رژیم غاصب اسرائیل کمک می‌کند، مواجه شدن با کشورهای کوچک با مواضع مختلف راحت‌تر از مواجهه با کشورهای بزرگ و قدرتمند است. این تجزیه‌گرایی اگر در یکی از کشورهای خاورمیانه مانند عراق و سوریه شروع شود ممکن است به سایر کشورهای خاورمیانه سرایت کند، زیرا بسیاری از این کشورها دارای اقلیت قومی مشابه هستند، مانند کردها که در چهار کشور سوریه، عراق ترکیه و ایران ساکن و دارای ریشه‌های فرهنگی، نژادی و زبانی شبیه به یکدیگر هستند (Nejat, 2015).

در مجموع یکی از مهم‌ترین پیامدهای داعش در خاورمیانه ایجاد لایه حفاظتی برای رژیم غاصب اسرائیل است.

۵- رسانه و گسترش اسلام‌هراسی در خاورمیانه

رسانه یکی از ابزارهایی است که روی ایستاهای ذهنی و روان‌شناختی رهبران کشورها مؤثرند، عوامل شناختی و عاطفی رهبران جزو عناصری است که واقع‌گرایان نوکلاسیک معتقدند باید به آن‌ها در تحلیل مسائل بین‌المللی توجه کرد. ساختارهای ذهنی رهبران جزو عناصر نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک است. اندیشمندان نواقع‌گرایی کلاسیک معتقدند ساختارهای بین‌المللی به‌طور مستقیم بر کارگزارها تأثیر نمی‌گذارد. آمریکا سعی می‌کرد فقط به وضعیت خاورمیانه با ظهور داعش بپردازد و اقدامی برای جلوگیری از گسترش آن انجام ندهد، زیرا داعش در راستای منافع ایالات متحده و رژیم غاصب اسرائیل بود. اما زمانی که داعش اشتباه استراتژیک کرد و تصویر سربریدن خبرنگار آمریکایی را در رسانه پخش کرد، دیگر آمریکا نتوانست حضور داعش را در منطقه برای افکار عمومی و دولت مردان منتقد سکوت ایالت متحده توجیه کند. رهبران داعش معتقدند میدان نبرد رسانه‌ای به اندازه میدان جنگ در موفقیتشان اهمیت دارد، شبکه تلویزیونی این گروه بانام «الحیات» برنامه‌های متنوعی از سر بردن انسان‌ها تا ترغیب جوانان جهت پیوستن به این گروه با انحای مختلف می‌سازد و پخش می‌کند (Bakhshi & Bahari, 2014).

در مجموع، اسلام واقعی و مسلمانان معتدل از دو جهت در حمله رسانه‌ای و تخریب چهره هستند. از یک طرف توسط رسانه‌های غربی که با نشان دادن گروه‌های افراطی اسلامی تصویری خشن از اسلام به‌عنوان اسلام ناب به جهانیان مخابره می‌کنند و طرف دیگر توسط گروه‌های اسلامی که با نشان دادن تصاویر غیرانسانی و خشن و نسبت دادن آن به اسلام واقعی در جهت هدف رسانه‌های غربی یعنی خشن نشان دادن دین اسلام حرکت می‌کنند.

۶- ظهور داعش و افزایش فرقه‌گرایی

آنچنان که گفته شد یکی از پارامترهایی که نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک را از سایر نظریه‌های واقع‌گرایی متمایز می‌گرداند تأکید آن بر عوامل فرو ملی و فرو دولتی از جمله گروه‌های سیاسی فرقه‌های مذهبی و اجتماعات قومیتی هست. بر این اساس در این بخش بر یکی دیگر از آثار ظهور داعش یعنی افزایش فرقه‌گرایی و رقابت‌های مذهبی در منطقه خاورمیانه پرداخته شده است. کارکرد فرقه‌گرایی در اختلاف و تفرقه، بحثی است که به‌روشنی وضعیت امروز خاورمیانه و کشورهای اسلامی را تشریح می‌کند. درحالی‌که خشونت، کشورهای اسلامی مانند عراق، سوریه و افغانستان را فراگرفته است، عداوت میان فرقه‌های گوناگون به‌وضوح کشورهای اسلامی در سراسر جهان را در مقابل یکدیگر قرار

داده است. مناقشات سنی و شیعه که به قتل و کشتار انجامیده است، موجب گسترش بی‌ثباتی، جنگ داخلی و درگیری فرقه‌ای در خاورمیانه و ورای آن گردیده و این امر صلح، ثبات و امنیت را به خطر می‌اندازد (Mazaheri & Molaee, 2015).

ریشه جریان‌های تکفیری به‌ظاهر گرای و اکتفا کردن به‌ظاهر روایات و آیات بازمی‌گردد. جریان‌های تکفیری غالباً از دل جریان ظاهرگرایی ظهور و بروز پیدا کرده‌اند تکفیر پدیده‌ای رو به فزونی است که در صورت عدم کنترل و مهار امکان رشد می‌یابد (Ozyurek, 2009).

نقش ایدئولوژی متصلب داعش را در اقدامات وحشیانه آن نمی‌توان نادیده گرفت، ایدئولوژی این گروه تروریستی به قرائت وهابی-سلفی از اسلام که در عربستان سعودی پای گرفته نزدیکی بسیاری دارد. اعتقادات گروه‌هایی مانند داعش نه تنها با اعتقادات شیعه در تعارض است بلکه به‌صورت غیرقابل اغماضی با اعتقادات اهل تسنن نیز تناقض دارد، به‌نحوی که هم بزرگان اهل تسنن و هم سران داعش نسبت به یکدیگر اعلام موضع و حتی برائت و جهاد هم کرده‌اند (Nejat, 2015).

بنابراین این گروه‌ها موجب چنددستگی میان خود اهل سنت نیز شده‌اند. در مجموع آن‌چنان که نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک می‌گوید صرف اتکای به مجموعه امنیتی منطقه و موازنه قدرت میان دولت‌های منطقه به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند از عهده تبیین اثرات ظهور داعش بر منطقه بر آید؛ بلکه شکاف‌ها و قشربندی‌های اجتماعی داخل کشورهای منطقه و در رأس آن جماعات مذهبی شیعه و سنی و تفاسیر مختلفی که از هر یک از این فرقه‌ها وجود دارد عامل بسیار مهمی است که می‌تواند در کنار عوامل سطح دولتی و ساختارهای سیاسی و ایدئولوژیک کشورها که در بخش بعد بدان پرداخته شده، نقش اساسی در تبیین رخدادها و آینده منطقه خاورمیانه داشته باشد.

۷- افزایش اختلافات بین قدرت‌های منطقه خاورمیانه

چرا در شرایط فعلی خاورمیانه شاهد ظهور ائتلاف‌های منطقه‌ای نیستیم؟ در این راستا آن‌چنان که نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک بیان داشته است به بررسی اهداف و رفتارهای سیاست خارجی سه قدرت منطقه‌ای یعنی ایران عربستان و ترکیه که نتیجه رویارویی یا همکاری احتمالی آن‌ها می‌تواند آینده ژئوپلیتیک خاورمیانه را رقم بزند پرداخته شده است. تقویت پایگاه داعش در عراق و سوریه و همچنین گسترش نفوذ سایر گروه‌های معارض از اسلام‌گرایان گرفته تا کردها وضعیتی را در ساحت سیاسی و ژئوپلیتیکی خاورمیانه ترتیب داده که بر هم زننده توازن قدرت در منطقه است. طبق نظر جان میرشایمر، نظریه‌پرداز نوکلاسیک کشورها هیچ‌گاه اجازه هژمونی‌های شدن را به رقبای خود نمی‌دهند و در صورت برتری یکی از طرفین برای کسب جایگاه هژمونیک، قدرت جهانی به‌عنوان تعدیل‌کننده این روند را متوقف خواهد کرد. ظهور داعش در خاورمیانه تعدیل قوا میان سه کشور مطرح منطقه‌ای یعنی ایران، ترکیه و عربستان را بر هم زده است. نمود اولیه این توازن را می‌توان در تغییرات ژئوپلیتیک منطقه مشاهده کرد. یکی از مؤلفه‌های نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک تأثیر ساختارهای داخلی، محدودیت‌های داخلی و دیدگاه متفاوت رهبران به موضوعات یکسان است؛ با ظهور داعش و تضعیف دولت مرکزی سوریه و عراق در چند سال اخیر، پایگاه‌های فرو ملی قومی و مذهبی در تصمیم‌گیری دولتمردان افزایش یافته است و ورود کشورهای منطقه و بین‌الملل در این تحولات، سبب شده تحولات روی داده از سوی این کنشگران در قالب بازی با حاصل جمع صفر تفسیر شود (Salehi & Moradi, 2015).

در مورد ایران و عربستان این نکته را باید گفت که این دو کشور، دو بازیگر کلیدی در منطقه هستند که در موارد گوناگونی از جمله عراق، سوریه و گروه تروریستی داعش به هم اختلاف‌نظر دارند عربستان و ایران هم از لحاظ «ثقل جغرافیایی» و هم از لحاظ «اصول» «هویتی به ایفای نقش جدی در منطقه می‌پردازند. از لحاظ جغرافیایی این دو کشور هم‌زمان بر مسائل سیاسی امنیتی در زیرسیستم‌های خلیج فارس شبه‌جزیره

عربستان شامات و شمال آفریقا و مصر تأثیرگذار هستند. از لحاظ هویتی با اتصال اصول و ارزش‌های خود به مسائل منطقه‌ای به‌خصوص هدایت جریان‌های ایدئولوژیک شیعی و سنی به ایفای نقش می‌پردازند.

به موازات این تغییر در موازنه نیروهای منطقه‌ای و در بستر گسل میان نظم امنیتی جهانی و نظم سلفی، رفته‌رفته چشم‌انداز تازه‌ای در زمینه الگوی نظم منطقه‌ای شکل گرفت که می‌توان آن را "نظم اخوانی" نامید. بازی منطقه‌ای ترکیه و قطر در دهه نخست سده بیست و یکم را می‌توان در چارچوب همین چشم‌انداز توضیح داد، این رویکرد در ظاهر نشان از گونه‌ای دموکراسی اسلامی در داخل و پرهیز از ستیزه‌جویی در سیاست خارجی داشت که در چارچوب آن نمی‌بایست تهدیدی امنیتی متوجه رژیم غاصب اسرائیل شود و برخورد با آن از تنش لفظی فراتر رود از سوی دیگر آنچه ترکیه و عربستان را با وجود اهداف مشترک یعنی موازنه منطقه‌ای ایران به‌عنوان دو رقیب در تحولات بهار عربی و منازعات داخلی سوریه و عراق روی در روی هم قرار داده است، رقابت بر سر گسترش ایدئولوژی اسلامی موردحمایت خویش در دوره گذار کنونی است (Niakouee, 2015).

در مجموع نشان داده شد که سه قدرت منطقه‌ای یعنی ایران عربستان و ترکیه چه از ظهور داعش چه سیاست‌هایی را در راستای نیل به اهداف سیاست خارجی خود در پیش گرفته‌اند. برای این کار از نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک بهره گرفته شد که بر اساس آن، نظریه موازنه قدرت که موردحمایت نوواقع‌گرایی هست، در توضیح عدم شکل‌گیری ائتلاف در منطقه خاورمیانه هست، چراکه بر اساس نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک و آن‌چنان‌که نشان داده شد صرف در نظر گرفتن محاسبه قدرت نسبی در شکل‌گیری ائتلاف‌ها کفایت نمی‌کند، بلکه عوامل سطح واحد نیز از اهمیت خاص خود برخوردارند. از آنجایی‌که هر یک از قدرت‌های منطقه‌ای خاورمیانه از نظام سیاسی و ایدئولوژیک خاص خود برخوردار هست نمی‌توان انتظار شکل‌گیری ائتلاف پایداری را میان کشورهای منطقه داشت.

سقوط داعش و تغییر موازنه قوا

۱- تضعیف راهبردهای محور غربی-عربی

در طول دهه گذشته، محور غربی-عربی به رهبری ایالات متحده آمریکا، عربستان سعودی و امارات متحده عربی، راهبردهایی را برای مقابله بانفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و محور مقاومت در پیش گرفت. این ائتلاف که پس از وقوع بیداری اسلامی در جهان عرب، بیش از هر زمان دیگری بر ممانعت از گسترش نقش ایران در منطقه تمرکز کرده بود، با بهره‌گیری از ابزارهایی چون حمایت از گروه‌های مسلح نیابتی، تحریم‌های اقتصادی، جنگ‌های رسانه‌ای و همکاری‌های امنیتی، تلاش کرد تا نظم منطقه‌ای مطلوب خود را تثبیت کند. با این حال، تحولات میدانی، به‌ویژه در سوریه و عراق، به‌مرورزمان موجب فرسایش این راهبردها و درنهایت تضعیف جایگاه این ائتلاف در معادلات منطقه‌ای شد. نقطه عطف این تحولات، فروپاشی گروه تروریستی داعش در سوریه و عراق بود؛ گروهی که از یکسو، تهدیدی جدی برای دولت‌های مرکزی و ملت‌های منطقه محسوب می‌شد و از سوی دیگر، بستری برای توجیه مداخلات خارجی و همسویی منافع برخی قدرت‌های فرا منطقه‌ای و منطقه‌ای در قالب مقابله با تروریسم ایجاد کرده بود. در واقع، تا پیش از شکست داعش، ائتلاف آمریکا، عربستان و امارات توانسته بود در قالب عملیات‌های ضد تروریستی، حضوری نظامی، امنیتی و اطلاعاتی در منطقه را حفظ کرده و از آن برای مهار نفوذ ایران و متحدانش بهره گیرد. اما با شکست نهایی داعش و بازگشت نسبی ثبات به مناطقی چون موصل، رقه و دیرالزور، این ائتلاف با بحران بازتعریف مأموریت‌های خود مواجه شد (Khodabakhshi et al., 2019).

از دیگر محورهای راهبردی این ائتلاف، حمایت از نیروهای مسلح مخالف دولت سوریه بود که عمدتاً در قالب گروه‌های نیابتی و شبه‌نظامیان اسلام‌گرا فعالیت می‌کردند. با وجود سرمایه‌گذاری‌های مالی، تسلیحاتی و رسانه‌ای گسترده، این پروژه نیز به شکست انجامید. ارتش سوریه با حمایت ایران، حزب‌الله و روسیه، موفق شد بخش اعظم سرزمین خود را باز پس گیرد و اعتبار نیروهای دولتی را در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی احیا کند. بدین ترتیب، نه تنها نقش نیروهای نیابتی محور غربی-عربی در صحنه میدانی تضعیف شد، بلکه مشروعیت این ائتلاف در افکار عمومی منطقه نیز به شدت خدشه‌دار گردید. در عراق نیز، پس از پیروزی نیروهای حشدالشعبی و ارتش این کشور بر داعش، تلاش‌های آمریکا و متحدان عربی‌اش برای تضعیف این نیروها و محدود کردن نقش ایران با ناکامی مواجه شد. نفوذ سیاسی و اجتماعی محور مقاومت در عراق افزایش یافت و دولت‌های پس‌داعش به تدریج از سیاست‌های دیکته شده توسط واشنگتن فاصله گرفتند. همچنین، موج فزاینده مخالفت‌های مردمی با حضور نظامی آمریکا در عراق و حوادثی همچون ترور سردار قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس، هزینه‌های راهبردی و امنیتی این حضور را دوچندان کرد و فشار برای خروج نیروهای خارجی را افزایش داد. در عرصه دیپلماسی نیز، ائتلاف آمریکا-عربستان-امارات نتوانست راهبردی منسجم و مؤثر برای مقابله با گسترش پیوندهای منطقه‌ای محور مقاومت ارائه دهد. در مقابل، ایران با بهره‌گیری از سیاست‌های هوشمندانه، توانست موقعیت خود را در لبنان، سوریه، عراق و یمن تثبیت کند و حتی در قالب روندهایی چون آستانه، نقشی فعال در ترتیبات امنیتی و سیاسی منطقه ایفا کند. این در حالی است که خود این ائتلاف نیز دستخوش تنش‌ها و واگرایی‌هایی شد که کارآمدی آن را بیش‌ازپیش زیر سؤال برد؛ برای نمونه، اختلافات قطر با عربستان و امارات و همچنین رویکرد متفاوت برخی بازیگران عربی نسبت به عادی‌سازی روابط با سوریه یا ایران (Akbari, 2016).

از سوی دیگر، تغییر در اولویت‌های سیاست خارجی آمریکا، به‌ویژه در دوران ریاست جمهوری جو بایدن، نیز به تضعیف انسجام این محور دامن زد. دولت بایدن، برخلاف دولت ترامپ، علاقه کمتری به درگیر شدن در منازعات مستقیم خاورمیانه‌ای نشان داد و تمرکز خود را به سوی مهار چین و بازسازی روابط با اروپا سوق داد. این تغییر جهت، خلأی راهبردی برای متحدان عربی واشنگتن ایجاد کرد و آن‌ها را به تجدیدنظر در سیاست‌های منطقه‌ای واداشت. ائتلاف آمریکا، عربستان سعودی و امارات که زمانی بر مهار ایران و براندازی دولت سوریه تمرکز داشت، با شکست پروژه‌های میدانی، تغییر شرایط بین‌المللی و منطقه‌ای، و کاهش نفوذ نرم‌افزاری و سخت‌افزاری خود، با تضعیف راهبردی قابل توجهی مواجه شده است. این ائتلاف اکنون با چالش بازسازی اعتماد در درون خود، بازتعریف اهداف ژئوپلیتیکی و سازگاری بانظم نوظهور منطقه‌ای مواجه است؛ نظمی که بیش از هر چیز، بر محور مقاومت، نقش بازیگران غیردولتی و تغییر موازنه قدرت به نفع بازیگران مستقل از غرب تأکید دارد.

۲- تقویت محور مقاومت

در پی تحولات گسترده‌ای که پس از ظهور و سپس فروپاشی گروه تروریستی داعش در منطقه غرب آسیا رخ داد، جمهوری اسلامی ایران و جریان موسوم به محور مقاومت موفق شدند از خلأهای امنیتی و ژئوپلیتیکی ناشی از این تحولات بهره‌برداری کنند و حضور و نفوذ خود را در کشورهای کلیدی مانند سوریه، عراق، لبنان، و حتی یمن، به شکل چشمگیری گسترش دهند. این روند، نه تنها جایگاه ایران را به‌عنوان یک بازیگر تأثیرگذار در معادلات منطقه‌ای تقویت کرد، بلکه ساختار و عملکرد گروه‌های مقاومت همسو با تهران را نیز به گونه‌ای ارتقاء داد که بتوانند به‌عنوان قدرت‌هایی بازدارنده در برابر رژیم صهیونیستی و محور غربی-عربی ایفای نقش کنند. در سوریه، حضور نظامی و مستشاری ایران که در چارچوب مبارزه با تروریسم تکفیری و دفاع از دولت قانونی بشار اسد آغاز شد، به‌مرور به ساختار سازی بلندمدت انجامید.

جمهوری اسلامی با آموزش، تجهیز و سازمان‌دهی گروه‌های شبه‌نظامی همچون "تیپ فاطمیون"، "زینبیون" و نیز با کمک مستقیم به ارتش سوریه و نیروهای دفاع وطنی، توانست نقشی کلیدی در بازپس‌گیری مناطق استراتژیک ایفا کند. این حضور مؤثر، علاوه بر جنبه‌های امنیتی و نظامی، به تعمیق روابط سیاسی و اقتصادی میان تهران و دمشق انجامید، به گونه‌ای که امروز ایران یکی از بازیگران اصلی در آینده‌سازی سوریه به شمار می‌رود (Basiri & Majidinejad, 2017).

در عراق نیز، پس از فروپاشی داعش، ساختار نظامی حشد الشعبی که در پاسخ به فتوای جهاد کفایی آیت‌الله سیستانی و با حمایت گسترده ایران شکل گرفت، به یک نیروی رسمی و قانونی در ساختار دفاعی عراق تبدیل شد. حشد الشعبی، که متشکل از ده‌ها گروه مقاومت وفادار به ایدئولوژی مقاومت اسلامی است، نه تنها در تأمین امنیت داخلی عراق نقش دارد، بلکه با حفظ پیوندهای راهبردی با تهران، به عنوان بازوی مهمی در تأمین منافع محور مقاومت در مقابله بانفوذ آمریکا و متحدانش عمل می‌کند. این نیروها، به‌رغم فشارهای واشنگتن برای تضعیف یا منحل کردنشان، توانسته‌اند موقعیت خود را تثبیت کرده و در صحنه سیاسی عراق نیز ایفای نقش کنند. در لبنان، حزب‌الله به‌عنوان پیشرفته‌ترین گروه مقاومت وابسته به محور تهران، توانست از شرایط پسا-داعش برای تقویت موقعیت خود بهره‌برد. این گروه که از زمان جنگ ۳۳ روزه در سال ۲۰۰۶ تاکنون بارها در برابر تهدیدات رژیم صهیونیستی ایستادگی کرده، در طول سال‌های اخیر سطح توانمندی‌های نظامی خود را به‌طور چشمگیری افزایش داده است. حزب‌الله نه تنها در مرزهای جنوبی لبنان بازدارندگی ایجاد کرده، بلکه در عرصه سیاسی داخلی لبنان نیز به یکی از اصلی‌ترین بازیگران تبدیل شده است. توان تسلیحاتی دقیق‌تر، افزایش مهارت‌های رزمی و اطلاعاتی، و بهره‌گیری از تجربیات نبرد در سوریه، حزب‌الله را به‌عنوان تهدید راهبردی برای اسرائیل مطرح ساخته است (Basiri & Saldourgar, 2017).

در یمن نیز، گروه انصار الله به‌رغم تحریم‌ها، محاصره و تجاوز گسترده نظامی ائتلاف سعودی-اماراتی، توانست با بهره‌گیری از تجارب محور مقاومت، خود را به یک نیروی نظامی-سیاسی قابل‌اعتنا تبدیل کند. موفقیت‌های انصار الله در هدف‌گیری تأسیسات حیاتی عربستان با استفاده از پهپادها و موشک‌های بالستیک، نشان‌دهنده تحول راهبردی در توانمندی‌های آنان است؛ تحولی که بسیاری از ناظران آن را نتیجه آموزش‌ها و انتقال تجربیات فنی-نظامی از سوی تهران می‌دانند. انصار الله اکنون نه تنها در صنعا قدرت را در دست دارد، بلکه به‌عنوان بخشی از محور مقاومت، در معادلات منطقه‌ای، به‌ویژه در تهدید امنیت کشتیرانی رژیم صهیونیستی در دریای سرخ، حضور پررنگی دارد. با تقویت این گروه‌ها، محور مقاومت به یک ساختار چندوجهی و چندلایه باقابلیت‌های ترکیبی تبدیل شده است. این ساختار می‌تواند هم‌زمان در چند جبهه واکنش نشان دهد، اهداف دشمن را در عمق مورد تهدید قرار دهد، و در جنگ‌های نامتقارن، قدرت‌های کلاسیک مانند اسرائیل و حتی ایالات متحده را به چالش بکشد. در همین راستا، معادله بازدارندگی که در ابتدا در لبنان پایه‌گذاری شد، امروز به عراق، سوریه، یمن، و حتی فلسطین گسترش یافته و امکان اقدام هماهنگ و هم‌افزای چند جبهه‌ای را در صورت بروز درگیری‌های بزرگ فراهم کرده است (Sadatinejad, 2015).

از سوی دیگر، این تقویت ساختاری محور مقاومت موجب نگرانی جدی در میان رژیم صهیونیستی و کشورهای هم‌پیمان غربی-عربی شده است. افزایش قابلیت‌های پهپادی و موشکی گروه‌های مقاومت، قدرت پاسخ‌گویی آن‌ها به تجاوزات احتمالی، و پیوندهای عقیدتی و ایدئولوژیک میان آن‌ها، چشم‌انداز اقدام نظامی علیه ایران یا متحدانش را بسیار پرهزینه و پرریسک کرده است. در واقع، توازن قوا در منطقه تا حدی تغییر کرده که اسرائیل برای هر اقدام نظامی بالقوه علیه لبنان یا سوریه باید حساب ویژه‌ای بر تلفات و تبعات آن باز کند (Zarras, 2019).

تقویت محور مقاومت نه تنها به تحکیم موقعیت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران انجامیده، بلکه به نوعی بازتعریف معادلات امنیتی در غرب آسیا نیز منجر شده است. بازیگری ایران از یک قدرت سنتی بانفوذ محدود به یک قدرت منطقه‌ای با شبکه‌ای چندوجهی از متحدان نظامی - سیاسی ارتقاء یافته که توانایی مدیریت بحران‌های چندلایه، بازدارندگی در برابر تهدیدات، و حتی تأثیرگذاری بر روند تحولات داخلی کشورها را داراست. این وضعیت، آینده تحولات منطقه را در بستری از رقابت‌های شدید، اما با احتمال کمتر درگیری مستقیم، پیش خواهد برد؛ چراکه هزینه هرگونه تقابل با این محور به مراتب افزایش یافته است.

۳- تأثیر بر نظم امنیتی منطقه

نابودی سازمان تروریستی داعش در خاورمیانه، به ویژه در عراق و سوریه، نه تنها یک پیروزی نظامی برای ائتلاف‌های بین‌المللی و منطقه‌ای محسوب می‌شد بلکه موجب تحولات بنیادینی در نظم امنیتی و سیاسی منطقه شد. این تحولات، ساختارهای قدرت سنتی را متزلزل و فرصت‌های جدیدی برای بازیگران منطقه‌ای به وجود آورد که نهایتاً به شکل‌گیری یک نظام چندقطبی منطقه‌ای منجر شد. در این ساختار جدید، ایران، ترکیه، و عربستان سعودی به عنوان سه رقیب اصلی و محوری، در لایه‌های مختلف سیاسی، نظامی، اقتصادی و ایدئولوژیک به رقابت پرداختند. داعش که در سال‌های نخست دهه ۲۰۱۰ با اشغال گسترده مناطق وسیعی از عراق و سوریه و اعلام خلافت خودخوانده، تهدیدی جدی برای ثبات منطقه بود، با ضربات سنگین نظامی از پای درآمد. اما این شکست، خلأ امنیتی بزرگی را به وجود آورد که مستلزم بازتعریف نقش بازیگران مختلف منطقه‌ای بود. خلأ داعش فضای جدیدی ایجاد کرد که دیگر بازیگران نمی‌توانستند به شیوه سنتی و مبتنی بر توازن قدرت گذشته عمل کنند. در این شرایط، بازیگران منطقه‌ای به سرعت برای کسب جایگاه و گسترش نفوذ خود وارد رقابتی فشرده شدند. (Adami, 2013).

ایران با بهره‌گیری از شبکه گسترده‌ای از متحدان و گروه‌های مقاومت، اعم از حزب‌الله در لبنان، حشد الشعبی در عراق، انصار الله در یمن و نیروهای هم‌پیمان در سوریه، توانست عمق راهبردی و نفوذ خود را در منطقه تثبیت و گسترش دهد. جمهوری اسلامی ایران با اتخاذ رویکردی جامع، هم‌زمان در حوزه نظامی، دیپلماتیک و فرهنگی اقدام به ایجاد یک محور متحد متشکل از گروه‌های مقاومت و دولت‌های حامی خود نمود. این محور مقاومت، به ایران امکان داد تا از فرصت پس از نابودی داعش برای تحکیم جایگاه خود در عراق و سوریه استفاده کند و از آن به عنوان بستری برای افزایش نفوذ منطقه‌ای بهره‌برد. ایران همچنین با استفاده از تجارب جنگ نامتقارن و راهبردهای مقاومت مردمی، موفق شد حضور خود را فراتر از مرزهای خود گسترش دهد و به بازیگری تأثیرگذار در تحولات منطقه تبدیل شود. این حضور نظامی و سیاسی ایران در مناطق مختلف خاورمیانه به ویژه در خاک عراق و سوریه، نقطه تعادلی در مقابل تهدیدات خارجی و جریان‌های تندرو بود و موجب افزایش ثبات نسبی در این مناطق شد (Khodabakhshi et al., 2019).

در مقابل ایران، ترکیه و عربستان سعودی نیز به عنوان دو بازیگر منطقه‌ای مهم، سعی کردند جایگاه خود را در نظم جدید امنیتی تثبیت کنند. ترکیه با تمرکز بر نفوذ در شمال سوریه و شمال عراق و حمایت از گروه‌های مخالف دولت سوریه، تلاش کرد تا جایگاهی راهبردی کسب کند و به قدرتی منطقه‌ای در حوزه امنیت و اقتصاد تبدیل شود. از سوی دیگر، عربستان سعودی که سابقاً به عنوان قطب اصلی جهان عرب و رقیب جدی ایران شناخته می‌شد، با استراتژی‌های دیپلماتیک و نظامی متنوع، از جمله حمایت از برخی گروه‌های معارض در سوریه و همکاری با بازیگران غربی، در پی کاهش نفوذ ایران و تثبیت جایگاه خود بود.

این رقابت سه‌جانبه به ایجاد یک ساختار چندقطبی در منطقه منجر شد که در آن هیچ قدرتی قادر نبود به‌تنهایی بر همه مسائل منطقه تسلط یابد. به‌عبارت‌دیگر، نظم امنیتی منطقه از شکل تک‌قطبی یا دوقطبی به یک سیستم پیچیده چندقطبی تبدیل شد که در آن بازیگران مختلف با محوریت منافع ملی و ایدئولوژیک خود، در یک بازی پویا و پرتنش قرار گرفتند. فراتر از رقابت بین ایران، ترکیه و عربستان، نابودی داعش موجب تغییرات ساختاری در سیاست‌های امنیتی کشورهای منطقه شد. بسیاری از دولت‌های منطقه به‌ضرورت تقویت همکاری‌های امنیتی، تبادل اطلاعات و مقابله با تهدیدات تروریستی پی بردند. این امر به افزایش اهمیت همکاری‌های منطقه‌ای، اگرچه به‌صورت محدود و گاه ناپایدار، انجامید. همچنین، نقش بازیگران بین‌المللی مانند روسیه و ایالات‌متحده آمریکا در این دوران به‌شدت پیچیده شد. روسیه با حمایت نظامی از دولت سوریه توانست جایگاهی استراتژیک در شرق مدیترانه کسب کند، درحالی‌که آمریکا با حفظ حضور نظامی در عراق و سوریه، در پی مدیریت شرایط جدید و محدود کردن نفوذ ایران بود. این رقابت‌های فرا منطقه‌ای بر تحولات منطقه نیز تأثیرگذار بود و باعث تشدید پیچیدگی‌های نظم امنیتی گردید (Basiri & Majidinejad, 2017; Basiri & Saldourgar, 2017).

نابودی داعش زمینه‌ساز تغییرات بنیادین در نظم امنیتی خاورمیانه شد که به شکل‌گیری یک نظام چندقطبی منجر گردید. ایران با بهره‌گیری از محور مقاومت، توانست عمق راهبردی خود را تقویت کرده و به یکی از بازیگران کلیدی امنیتی منطقه تبدیل شود. در مقابل، رقابت منطقه‌ای میان ایران، ترکیه و عربستان موجب شد تا نظم امنیتی منطقه پیچیده‌تر و چندلایه‌تر گردد و آینده منطقه به‌شدت وابسته به تعاملات و تعادل میان این بازیگران اصلی باشد. این شرایط همچنین به‌ضرورت بازتعریف سیاست‌های امنیتی، همکاری‌های منطقه‌ای و نقش‌آفرینی بازیگران بین‌المللی منجر شده است که در مجموع، چشم‌اندازی پر چالش و متحول در خاورمیانه پیش‌رو قرار داده است.

تحلیل موردی: عراق و سوریه

پس از سقوط گروه تروریستی داعش در عراق، تحولات گسترده‌ای در ساختارهای امنیتی، سیاسی و اجتماعی این کشور رخ داد که به شکل قابل‌توجهی بر روند آینده عراق تأثیر گذاشت. مهم‌ترین رخداد، مشروعیت‌یابی و ارتقاء جایگاه نیروهای بسیج مردمی یا همان «حشد الشعبی» بود. این نیروها که در ابتدا به‌صورت خودجوش و تحت حمایت غیررسمی ایران شکل گرفتند، بعد از شکست داعش به یک نیروی رسمی و قانونی در ساختار امنیتی عراق تبدیل شدند. حشد الشعبی، متشکل از گروه‌های مختلف شیعی، اما همچنین با حضور اقلیت‌های دیگر، از جمله کردها و اهل سنت، توانستند نقش مؤثری در پاک‌سازی مناطق تحت اشغال داعش ایفا کنند. به همین دلیل، این نیروها نه‌تنها به‌عنوان نیروی نظامی بلکه به‌عنوان بازیگری سیاسی نیز مطرح شدند. حضور فعال و نفوذ این گروه‌ها در سیاست عراق موجب شد که سیاست‌های داخلی کشور به‌شدت تحت تأثیر محور مقاومت قرار گیرد.

از منظر امنیتی، حشد الشعبی به‌عنوان نیرویی مهم در حفظ ثبات داخلی و مقابله با تهدیدات آینده از جمله گروه‌های تروریستی باقی‌مانده شناخته شد. اما این مسئله همچنین موجب بروز تنش‌هایی میان نیروهای مختلف عراقی و دولت مرکزی شد، به‌ویژه در تعامل با نیروهای نظامی و امنیتی رسمی عراق و همچنین نیروهای بین‌المللی مستقر در این کشور. از لحاظ سیاسی، حشد الشعبی و متحدان نزدیک به ایران نقش پررنگی در مجلس عراق، کابینه و نهادهای دولتی پیدا کردند. این مسئله موجب شد سیاست‌های بغداد به سمت نزدیکی بیشتر با ایران و محور مقاومت متمایل شود و نفوذ آمریکا و متحدان غربی‌اش کاهش یابد. همچنین، در بسیاری از مناطق تحت کنترل حشد الشعبی، ساختارهای موازی حکومتی و امنیتی شکل گرفت که گاه موجب چالش در یکپارچگی نظام سیاسی عراق می‌شد. از سوی دیگر، سقوط داعش خلأ قدرتی را در مناطق سنی‌نشین به وجود آورد که گروه‌های مختلف محلی و قبیله‌ای برای پر کردن آن تلاش کردند. این مسئله باعث

افزایش رقابت‌های قومی، مذهبی و سیاسی شد که بغداد هنوز نتوانسته به‌طور کامل آن را مدیریت کند. ناامنی‌های موضعی و اعتراضات مردمی علیه فساد و بی‌عدالتی نیز از پیامدهای این شرایط است (Fayazi & Nakhaei Zarandi, 2021).

در سوریه، جنگ داخلی و حضور گسترده داعش یکی از پیچیده‌ترین بحران‌های منطقه‌ای را رقم زد. حمایت بی‌وقفه ایران و حزب‌الله لبنان از دولت بشار اسد، یکی از مهم‌ترین عوامل ماندگاری این رژیم در برابر فشارهای داخلی و خارجی بود. پس از کاهش تهدید داعش، معادلات میدانی در سوریه تغییر قابل‌توجهی یافت. نیروهای دولتی با کمک مستشاران ایرانی و نیروهای حزب‌الله، توانستند مناطق گسترده‌ای را که تحت کنترل گروه‌های مسلح مخالف و تروریستی بود، باز پس گیرند. این موفقیت‌ها نه تنها جایگاه بشار اسد را مستحکم کرد بلکه موقعیت ایران را به‌عنوان بازیگر اصلی و تعیین‌کننده در سوریه تثبیت نمود. حمایت ایران در قالب اعزام مستشاران نظامی، آموزش نیروهای محلی و تأمین لجستیکی، نقش محوری در شکست داعش و دیگر گروه‌های مسلح داشت. حزب‌الله لبنان نیز به‌عنوان بازوی نیابتی ایران در عملیات‌های میدانی حضور چشمگیری داشت و کمک‌های نظامی و اطلاعاتی کلیدی ارائه داد. این همکاری باعث شد تا محور مقاومت در منطقه به‌صورت عملیاتی و استراتژیک تقویت شود. از سوی دیگر، ماندگاری دولت اسد پس از سقوط داعش و بازبانی بخش‌های زیادی از خاک سوریه، باعث تغییر در نقشه ژئوپلیتیکی منطقه گردید. محور غربی-عربی که در ابتدا تلاش می‌کرد اسد را سرنگون کند، اکنون به یک واقعیت جدید که حضور پررنگ ایران و متحدانش است، تن داد. این تغییر معادلات میدانی منجر به بازنگری سیاست‌های کشورهای منطقه و فرا منطقه‌ای درباره سوریه شده است (Moradi et al., 2016).

با این حال، بحران‌های داخلی سوریه همچنان پابرجاست. مناطق شرقی و شمالی کشور که تحت کنترل نیروهای کرد و نیروهای آمریکایی قرار دارند، صحنه تنش‌های دائمی است. همچنین، مسائل مربوط به آوارگان، بازسازی و تثبیت امنیت، همچنان چالش‌های عمده‌ای برای دولت سوریه و جامعه بین‌المللی محسوب می‌شود.

سقوط داعش در عراق و سوریه نه تنها موجب از بین رفتن یکی از بزرگ‌ترین تهدیدهای تروریستی منطقه شد، بلکه باعث شد بازیگران جدید و یا تقویت‌شده در عرصه داخلی و منطقه‌ای به ظهور برسند. در عراق، نیروهای حشد الشعبی به‌عنوان نیروی رسمی و سیاسی مشروع شناخته شدند که نفوذ ایران را افزایش دادند، اما درعین حال به پیچیدگی‌های داخلی و منطقه‌ای دامن زدند. در سوریه، حمایت ایران و حزب‌الله موجب ماندگاری دولت بشار اسد شد و معادلات میدانی را به نفع محور مقاومت تغییر داد. این تحولات نشان‌دهنده تغییر بنیادین در نظم امنیتی و ژئوپلیتیکی خاورمیانه است که چندقطبی‌گرایی و رقابت‌های منطقه‌ای را تشدید کرده و زمینه‌ساز دوره‌ای از تنش‌ها و تحولات جدید در سیاست‌های داخلی و خارجی کشورهای منطقه گردیده است.

نتیجه‌گیری

سقوط داعش یکی از مهم‌ترین تحولات ژئوپلیتیکی در خاورمیانه طی دهه اخیر به شمار می‌رود. این رخداد نه تنها به کاهش محسوس تهدیدات امنیتی در سطح منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای منجر شد، بلکه تحولی راهبردی در موازنه قوا ایجاد کرد. با افول قدرت داعش، که در برهه‌ای از زمان بخش‌های قابل‌توجهی از عراق و سوریه را به تصرف خود درآورده بود، فضای جدیدی برای بازتعریف نظم منطقه‌ای فراهم آمد. این فرصت بیش از همه به سود محور مقاومت، به رهبری ایران، رقم خورد؛ محوری که سال‌ها با هزینه‌های سیاسی، نظامی و دیپلماتیک با گسترش تروریسم تکفیری در منطقه مقابله کرده بود. درک صحیح از پیامدهای سقوط داعش مستلزم توجه به چندلایه مختلف از تحولات سیاسی، امنیتی و اجتماعی در منطقه است. نخست، باید به نقش مؤثر محور مقاومت در مقابله میدانی با داعش اشاره کرد. نیروهای حشد الشعبی در

عراق، حزب‌الله لبنان، ارتش سوریه و مستشاران ایرانی از سپاه قدس در شکل‌گیری و اجرای عملیات‌های ضد داعش نقش کلیدی داشتند. این مبارزه نه تنها باعث تثبیت موقعیت این بازیگران در عرصه میدانی شد، بلکه مشروعیتی سیاسی برای آنان در افکار عمومی منطقه‌ای و حتی جهانی فراهم کرد. دوم، با از میان رفتن خلافت خودخوانده داعش، زمینه برای بازآرایی ساختارهای سیاسی در عراق و سوریه ایجاد شد. در عراق، دولت مرکزی توانست با تکیه بر نیروهای مردمی و ارتش، قلمرو ملی را باز پس گیرد و کنترل خود را بر مناطق حساس گسترش دهد. در سوریه نیز، دولت بشار اسد توانست بخش‌های بیشتری از کشور را تحت کنترل خود درآورد. این موفقیت‌ها تا حد زیادی مرهون حضور و حمایت راهبردی ایران و متحدان آن در محور مقاومت بود.

در سطح منطقه‌ای، فروپاشی داعش به کاهش نقش‌آفرینی بازیگران رقیب ایران نظیر عربستان سعودی، ترکیه و حتی برخی کشورهای غربی در تحولات سوریه و عراق انجامید. این کشورها در مقطعی با حمایت‌های مالی، لجستیکی و تسلیحاتی از گروه‌های معارض و شبه‌نظامیان افراطی درصدد تغییر معادلات به نفع خود بودند. اما با فروپاشی داعش، موقعیت آن‌ها تضعیف شد و در مقابل، نفوذ سیاسی و امنیتی ایران تقویت شد. بدین ترتیب، نقش ایران از یک بازیگر صرفاً ایدئولوژیک یا نظامی، به یک قدرت منطقه‌ای تأثیرگذار در حوزه‌های دیپلماتیک، امنیتی و بازسازی تبدیل گردید. در بعد امنیتی، شکست داعش به کاهش قابل توجه تهدیدات تروریستی انجامید. شهرهای مهم عراق و سوریه که سال‌ها در معرض حملات انتحاری، بمب‌گذاری و کنترل گروه‌های افراطی بودند، اکنون به وضعیت نسبی ثبات و بازسازی رسیده‌اند. این امر نه تنها به سود دولت‌های مرکزی بود، بلکه محور مقاومت نیز به‌عنوان مدافع امنیت و تمامیت ارضی این کشورها شناخته شد. این نقش جدید، تصویری متفاوت و مقبول‌تر از محور مقاومت در سطح افکار عمومی منطقه‌ای ترسیم کرد. افزون بر این، پیروزی بر داعش به تقویت همبستگی درون محور مقاومت نیز انجامید. ائتلافی که تا پیش‌ازین بیشتر جنبه نظامی داشت، اکنون به یک شبکه چندلایه شامل همکاری‌های اطلاعاتی، امنیتی، فرهنگی و حتی اقتصادی تبدیل شده است. حضور گسترده ایران در بازسازی سوریه، نقش حزب‌الله در مدیریت بحران‌های داخلی لبنان و هماهنگی گروه‌های مقاومت فلسطینی، همگی نشان‌دهنده بلوغ بیشتر این محور در ابعاد مختلف است. از منظر ژئوپلیتیکی، سقوط داعش به تقویت عمق استراتژیک ایران انجامید. مسیر زمینی از تهران تا مدیترانه که از عراق، سوریه و لبنان عبور می‌کند، اکنون با امنیت بیشتری همراه است. این دسترسی، نه تنها مزایای نظامی برای ایران به همراه دارد، بلکه ظرفیت‌های ژئواقتصادی جدیدی در اختیار این کشور قرار داده است؛ از جمله امکان گسترش خطوط مواصلاتی، انتقال انرژی و تجارت منطقه‌ای. می‌توان گفت که سقوط داعش نقطه عطفی در تاریخ معاصر خاورمیانه بود. این رویداد نه تنها تهدیدی بزرگ را از بین برد، بلکه فرصت‌هایی استراتژیک برای بازتعریف قدرت، نفوذ و نظم منطقه‌ای فراهم کرد. محور مقاومت، با تکیه بر مشروعیت ناشی از پیروزی در این نبرد، اکنون در مسیر تثبیت جایگاه خود به‌عنوان بازیگر محوری و مؤثر در آینده خاورمیانه قرار گرفته است. انتظار می‌رود که در پرتو تغییر موازنه قدرت‌ها و ضعف نسبی محورهای رقیب، این روند در سال‌های آینده نیز ادامه یابد و محور مقاومت بتواند نقش راهبردی تری در تعیین معادلات سیاسی، امنیتی و حتی اقتصادی منطقه ایفا کند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The collapse of the self-proclaimed caliphate of the so-called Islamic State (ISIS) in Iraq and Syria constitutes one of the most consequential geopolitical events in the Middle East in the early twenty-first century, not merely because it marked the military defeat of a highly violent non-state actor, but because it fundamentally reconfigured the regional order and altered prevailing patterns of power distribution. The emergence of ISIS in 2014 was itself the product of accumulated structural crises, including state fragility, sectarian polarization, foreign military interventions, and unresolved governance failures in post-2003 Iraq and post-2011 Syria. By rapidly seizing territory, dismantling state authority, and declaring a transnational caliphate, ISIS directly challenged the Westphalian foundations of regional order and created a profound security shock that reshaped the strategic calculations of both regional and extra-regional actors (Salehi & Moradi, 2015). However, the subsequent dismantling of ISIS's territorial control—culminating in the fall of its last strongholds—did not simply restore the pre-existing balance. Instead, it generated a new strategic environment characterized by shifting alliances, intensified rivalries, and the empowerment of actors that had played decisive roles in the anti-ISIS campaign. Among these, the Axis of Resistance—centered on the Islamic Republic of Iran and encompassing allied state and non-state actors—emerged with enhanced legitimacy, operational depth, and geopolitical influence, thereby transforming the regional landscape in ways that demand systematic theoretical and empirical analysis (Abolfathi & Sadeghi, 2024).

From a theoretical perspective, the study adopts neorealism as its principal analytical framework to explain how the removal of ISIS as a disruptive actor produced a structural redistribution of power at the regional level. Neorealism emphasizes the constraining role of the anarchic international system and the primacy of relative power in shaping state behavior, arguing that actors respond rationally to changes in the balance of power in order to maximize security and survival. Within this framework, the defeat of ISIS can be understood as the elimination of a quasi-state actor that had temporarily occupied strategic space and absorbed significant security resources, thereby creating a power vacuum that other actors sought to fill (Khodabakhshi et al., 2019). The Axis of Resistance was particularly well positioned to capitalize on this vacuum due to its direct military involvement, organizational cohesion, and ideological mobilization during the conflict. The study situates this process within broader debates on regional security complexes, demonstrating that the post-ISIS environment intensified intra-regional competition while simultaneously reducing the coherence of the Western–Arab coalition that had framed much of its regional engagement around counterterrorism. In this sense, the collapse of ISIS functioned as a critical juncture that accelerated pre-existing trends toward a more pluralistic and contested regional order (Gause, 2015).

Empirically, the research highlights how ISIS's defeat weakened the strategic position of the Western–Arab axis led by the United States, Saudi Arabia, and the United Arab Emirates, whose policies had relied heavily on indirect leverage, proxy actors, and the discourse of counterterrorism. As ISIS disintegrated, this coalition faced increasing difficulty in justifying sustained military presence and political intervention in Iraq and Syria, while internal divergences among its members further eroded its effectiveness (Akbari, 2016). By contrast, Iran and its allies translated battlefield success into long-term geopolitical gains, consolidating influence through institutionalized security arrangements, political alliances, and expanded strategic depth. The study shows that this shift was not solely military in nature but also reflected changes in legitimacy and perception: actors associated with the Axis of Resistance increasingly framed themselves as guarantors of state

sovereignty and regional stability, while their adversaries struggled with credibility deficits and strategic overstretch (Javidan, 2021). These dynamics underscore the importance of examining the post-ISIS order not as a return to equilibrium but as a reconstitution of regional hierarchies under new conditions.

The article further explores the multidimensional consequences of ISIS's rise and fall for regional political-security dynamics, emphasizing pressures placed on the Axis of Resistance during the conflict and the subsequent consolidation of its position. ISIS initially imposed severe strain on resistance actors by diverting resources, exacerbating sectarian cleavages, and disrupting coordination among pro-Palestinian and anti-Israeli forces (Firoozabadi, 2010). Moreover, the proliferation of takfiri ideology contributed to intra-Islamic fragmentation, undermining broader solidarities and generating internal conflicts that served external interests (Nasserpour, 2015). Yet, the eventual defeat of ISIS reversed many of these effects by delegitimizing extremist narratives and restoring the strategic focus of resistance actors. The study demonstrates how this process strengthened coordination among Iran, Hezbollah, Iraqi popular mobilization forces, and allied groups, while simultaneously constraining the maneuverability of rival regional powers such as Turkey and Saudi Arabia, whose competing ideological and geopolitical projects produced mutual friction rather than cohesive counterbalancing (Niakouee, 2015).

Through detailed case studies of Iraq and Syria, the research illustrates how the post-ISIS environment reshaped domestic political orders in ways that reinforced the regional standing of the Axis of Resistance. In Iraq, the institutionalization of the Popular Mobilization Forces transformed a wartime necessity into a lasting component of the state's security architecture, embedding resistance-aligned actors within formal governance structures and reducing external leverage over Baghdad (Fayazi & Nakhaei Zarandi, 2021). In Syria, sustained Iranian and Hezbollah support proved decisive in preserving the Assad government, enabling the reassertion of territorial control and forcing regional and international actors to adjust to a political reality they had previously sought to overturn (Moradi et al., 2016). These cases reveal how military outcomes translated into political and strategic capital, reinforcing neorealist claims about the enduring significance of power accumulation and alliance management in anarchic systems. They also highlight the limits of externally driven regime-change strategies in environments where locally embedded networks possess superior mobilization capacity and ideological coherence.

In conclusion, the collapse of ISIS marked a transformative moment in Middle Eastern geopolitics by dismantling a major source of instability while simultaneously accelerating a redistribution of power that favored the Axis of Resistance. The post-ISIS regional order is characterized by weakened Western–Arab cohesion, enhanced Iranian strategic depth, and a more complex, multipolar security environment in which non-state actors play institutionalized roles. Rather than restoring a previous equilibrium, ISIS's defeat opened a new phase of strategic competition shaped by indigenous capacities, ideological mobilization, and adaptive alliance structures. Understanding this transformation is essential for assessing future trajectories of regional order, as the legacies of the anti-ISIS struggle continue to shape security calculations, political alignments, and the prospects for stability across the Middle East.

References

- Abolfathi, M., & Sadeghi, A. (2024). ISIS geopolitics and its impact on the national security of the Islamic Republic of Iran. The 8th Annual International Congress on Development of Agriculture, Natural Resources, Environment and Tourism of Iran,
- Adami, A. (2013). The impact of Salafi-Takfiri group threats on the ontological security of the Islamic Republic of Iran. *Quarterly Journal of Political Studies of the Islamic World*, 5(19).

- Akbari, H. (2016). The phenomenon of resistance: A platform for the exercise of power. *Journal of Defense Policy*, 17(66).
- Bakhshi, S. A., & Bahari, B. (2014). Investigating the ideology of the Takfiri-Wahhabi group of the Islamic State of Iraq and al-Sham (ISIS). *Political Science Quarterly*, 16(64).
- Basiri, M. A., & Majidinejad, S. A. (2017). Analyzing ISIS security threats to the Axis of Resistance and its impact on the national security of the Islamic Republic of Iran. *Scientific Quarterly of Islamic Revolution Studies*, 14(48).
- Basiri, M. A., & Saldourgar, E. (2017). Investigating the causes and factors of the formation of ISIS. *Politics Quarterly*, 47(3).
- Bolton, J. (2016). US Should Support Kurdish Aspir. <http://defensenews-alert.blogspot.com/2016/07/john-bolton-iraq-has-collapsed-us.html>
- Fayazi, Y., & Nakhaei Zarandi, N. (2021). Future studies of ISIS in Iraq and Syria. *Political Sociology of the Islamic World*, 9(19).
- Firoozabadi, S. J. (2010). *Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran*. SAMT Publications.
- Gause, F. G. (2015). The ISIS Crisis: Regional and International Implications. *Middle East Policy*, 22(4), 69-83. <https://doi.org/10.1111/mepo.12149>
- Javidan, M. (2021). The process of the formation of ISIS and its impact on regional security. The 8th International Conference on Management and Humanities Research in Iran, Tehran.
- Khodabakhshi, L., Azghandi, A., & Bavand, D. H. (2019). A comparative study of Iran and Saudi Arabia's strategies in the Syrian crisis based on Neorealism theory. *Sacred Defense Studies Quarterly*, 5(3).
- Lashgari Tafreshi, E. (2016). Explaining the geographical influence of the ideas of the Islamic Revolution in the Middle East through Diffusion Theory. *Geographical Research Quarterly*, 31(2).
- Lister, C. (2016). *The Syrian Jihad: Al-Qaeda, the Islamic State and the Evolution of an Insurgency*. Oxford University Press.
- Mazaheri, M. M., & Molaei, A. (2015). *The role of sectarianism in the civilizational backwardness of Muslims (Case study: ISIS)*.
- Moradi, P., Zakerian, M., & Barzegar, K. (2016). Iran-Syria relations in light of the fight against ISIS. *Political and International Research Journal*, 8(32).
- Nasserpour, H. (2015). ISIS and the geopolitics of Islamic resistance. *Palestine Studies Quarterly*(26).
- Nejat, S. A. (2015). The terrorist group ISIS and the national security of the Islamic Republic of Iran: Challenges and opportunities. *Politics Quarterly*, 2(6).
- Niakouee, A. (2015). Investigating the crises in Syria and Iraq in light of security theories. *Global Politics Quarterly*, 2(3).
- Norton, A. R. (2017). *Hezbollah: A short history*. Princeton University Press.
- Ozyurek, E. (2009). Comparative Studies in Society and History. *Cambridge University Pub*, 51(1).
- Sadatinejad, S. M. (2015). The role of the United States in the formation of extremist movements in the Islamic world: Case study of Al-Qaeda and ISIS. *Political Thought in Islam Quarterly*(7).
- Salehi, S. J., & Moradi, N. F. (2015). Consequences of the emergence of ISIS on Middle East geopolitics. *Political Research of the Islamic World*, 5(1). <https://doi.org/10.20286/prw-050107>
- Shakouri Vash, N. (2022). Comparison of the political-security strategies of Iran and Turkey regarding the fight against ISIS. The 1st Congress of Students of Law, Political Science, and Social Sciences, Tehran.
- Zarras, K. (2019). Blurring the Borders of conflict: ISIS between Syria and Iraq. *Telaviv Note*, 8(5).